پیشخوان

تحلیلی از «عدلیه رضاخانی» در پژوهشی نوانتشار

اخذ مفاهیم حقوقی سکولار از غرب

■ **محمدرضا کائینی**

اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود، به بازخوانی چند و چون و پیامدهای تأسیس «عدلیه رضاخانی» پرداخته است. این پژوهش از سوی جواد عربانی انجام‌شده و پژوهشکده تاریخ معاصر ایران، به انتشار آن همت گماشته است. نویسنده در دیباچه خویش بر این کتاب، در باب شرایط محاکم ایران پیش از برآمدن تشکیلات قضایی قزاق و به‌طور مشخص‌تر تفاوت‌های عملکرد محاکم شرع و عرف، چنین آورده است:

«آشکارترین تأثیر تمدن غرب بر نهادهای ایران اسلامی را باید در تحول نظام قضایی و اخذ مفاهیم حقوقی سکولار از غرب در دوره پهلوی اول جست‌وجو کرد. در دوران قاجار و پیش از آن، نظام حقوقی ایران براساس دو نظام حقوقی، یعنی قوانین شرع و عرف استوار بود. محاکم شرع صلاحیت رسیدگی به دعاوی مربوط به احوال شخصیه، حقوق مدنی و محاکم عرف دعاوی مربوط به دولت را عهده‌دار بودند، اما به واسطه حکومت‌های ناپایدار و آشفتگی‌های سیاسی، تقریباً تمام صلاحیت قضایی محاکم شرعی نادیده گرفته شده بود و نظام قضایی عرفی نیز تحولی نیافت و پیش از مشروطه، منحصراً شامل دیوان‌خانه عدلیه در تهران بود. در این نظام قضایی، کاستی‌های عمده‌ای وجود داشت، از جمله اینکه حدفاصل شرعیات و عرفیات، دقیقاً مشخص نبود و تعارض محضر شرع و دیوان‌خانه گریزناپذیر می‌نمود. کارگزاران دیوان‌خانه، بسیار کمتر از فقیهان حدود قانون را می‌شناختند و در نتیجه احقاق حقوق عامه، مخصوصاً در محاکم عرف که به اقتضای زمان و مکان تغییر می‌یافت، دستخوش استبداد رأی می‌شد. سر جان ملکم در کتاب تاریخ

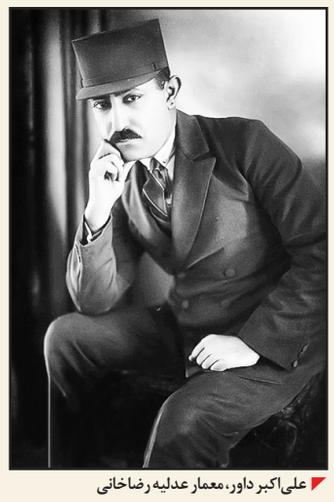

علی‌اکبر داور، معمار عدلیه رضاخانی

ایران، به این موضوع اشاره کرده و می‌نویسد: علمای ملت که عبارت از قضات و مجتهدین است، همیشه مرجع رعایای بی‌دست و پا و حامی فقرا و ضعفای بیچاره‌اند، اعاظم این طایفه به حدی محترمند که از سلاطین کمتر بیم دارند و هر وقت که مخالف شریعت و عدالت حادث شود، خلق رجوع به ایشان کنند... ملکم سپس به بی‌قانونی و ناحسابی احکام دیوان‌خانه (محکمه عرف) و اصطکاک آن با محاکم شرع می‌پردازد و می‌نویسد: احکام عرفیه، به اقتضای مکان، زمان و اشخاص تغییرپذیر است، پادشاه حاکم عرف است و در حقیقت، عرف همانا اجرای احکام پادشاهی است. اداره امور عرفیه، همیشه به اقتضای ضعف، قوت، میل و طبیعت سلاطین اختلاف یافته است. حاکم عرف پادشاه است و نواب وی و حکام ممالک و بلاد، عمال اوراق و قصبات و ضباط محل و کدخدایان دهات و صاحب‌منصبان از هر قبیل که در تحت فرمان ایشان کار می‌کنند. حکام عرف در ایران، همیشه بر جایی که هستند، حکومت دارند، اما به عوض اینکه قانون ملکی مانع حرکت ایشان شود، ایشان حاکم بر قانونند و اجرای هر حکم، به قوت حکومت است و فیصله امر، به تعجیل و تحکم می‌شود و چون بسیار کم است، کما ینبغی اوقات صرف ملاحظه بینه و شهود کنند، غالباً ظلم واقع می‌شود، اگرچه اراده آن را نداشته باشند. حدی ما بین کارهای عرف و شرع معین نیست، به جهت اینکه حدی بر کارهای عرف معین نیست و این عدم تحدید، مناسب مصلحت [بینی] پادشاه و ارکان دولت است. پادشاه خود را فوق قاعده و قانون می‌داند و به حکم شئونات پادشاهی، خویش را قادر بر سلب ارواح و ضبط اموال هر یک از رعایا می‌داند. قاعده سیاست و خطا و گناه، بر حسب احکام شرع، در ایران و در سایر بلاد اسلام یکی است، اما احکام عرفیه به حسب اوضاع و طباع حکام، مختلف می‌شود... افزون بر آن، سیطره نظام حقوقی کنسولی بر نظام قضایی ایران در آن دوران، بر مشکلات و نارسایی‌های آن افزوده بود و تبعات داخلی و خارجی متعددی برای ایران و ایرانی به همراه داشت...»

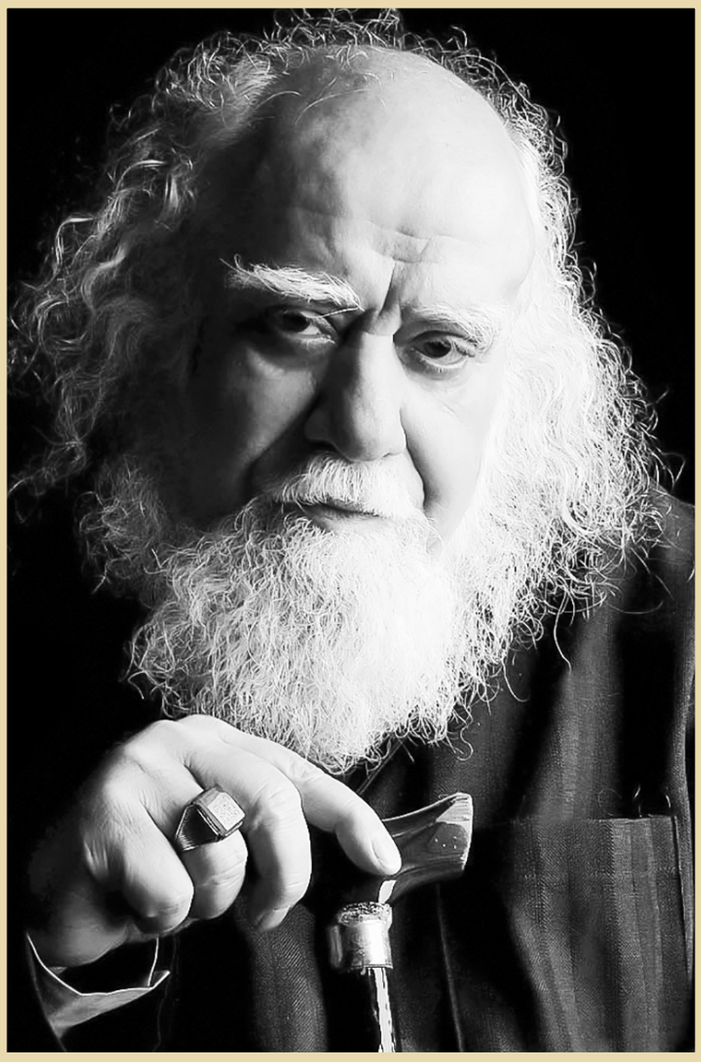

علامه محمدرضا حکیمی، در واپسین سالیان حیات

علامه محمدرضا حکیمی و آغاز و انجام پروژه عدالت‌خواهی اسلامی

شما در شکست تاریخی اسرائیل در لبنان نقش دارید!

■ **احمدرضا صدری**

در روزهایی که بر ما سپری گشت، به سالی از رحلت زنده‌یاد علامه محمدرضا حکیمی فاصله گرفتیم. تلاش گران آن عالم والا که در ادوار گوناگون حیات معطوف به تحقق اسلام عدالتخواه بود، از جنبه‌های گوناگون در خور بررسی و تحلیل می‌نماید. امری که در این یک سال، مطمح نظر محققان نیز بوده است. در مقال پی آمده سعی شده تا با اشاره به پاره‌ای نکات و بسط آن، کارنامه آن فقید سعید در این فقره، مورد بازخوانی و ارزیابی قرار گیرد. امید آنکه تاریخ‌پژوهان معاصر و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■■■

■ **در کیستی «فیلسوف عدالت»**

در آغاز سخن، به هنگام است که بر حیات علمی و دغدغه‌های زنده‌یاد علامه حکیمی مروری داشته باشیم. در تک نگاشت کوتاهی که در این‌باره به نگارش درآمده است، چنین می‌خوانیم:

«محمدرضا حکیمی در سال ۱۳۱۴ شمسی، در مشهد به دنیا آمد. او در ۱۲ سالگی، تحصیلات حوزوی را از مدرسه نواب مشهد آغاز کرد و در طول دوران تحصیل، از اساتیدی چون: ادیب نیشابوری دوم، میرزا احمد مدرس، مجتبی قزوینی (درس‌های فلسفی و الهیاتی)، شیخ هاشم قزوینی، سیدمحمدهادی میلانی (خارج فقه و اصول)، آقابزرگ تهرانی، غلامحسین محامی بادکوبه‌ای، علی‌اکبر الهیان و اسماعیل نجومیان استفاده کرد. در سال ۱۳۸۰ قمری، از شیخ آقابزرگ تهرانی اجازه نقل روایت گرفت. این دردانه باقیمانده از سال‌های دور، در دوران خود از نوادر قلمداد و در عداد شاگردان نزدیک آیت‌الله شیخ مجتبی قزوینی استاد نامور حوزه مشهد محسوب می‌شد و از اولین حامیان نهضت امام‌خمینی در خراسان بود. او شخصیتی قرآن و حدیث‌پژوه بود که محبوب و معتمد همگان به شمار می‌رفت. دکترعلی شریعتی در روزگاری، او را به عنوان وصی خود جهت هرگونه دخل و تصرف در آثارش انتخاب کرده بود. چکیده آثار و عصاره عقاید این اندیشمند دینی را می‌توان در کتاب منهای فقر خواند، کتابی کوچک، اما حاوی پندهای بزرگ برای مردمان و حاکمان. این فقیه محدث که تمام عمر، همگان را حکیمانه به بازگشت به قرآن فرا می‌خواند و پس از ۷۰سال تدبر در قرآن و روایات اهل بیت(ع)، به مرزبان توحید و فیلسوف عدالت مشهور شده بود، در سن ۸۶سالگی دعوت حق را لبیک گفت و به سرای باقی شتافت.»

■ **با شعر، نثر، خطابه، کتاب و آنچه موجب آگاهی جامعه است، ملت‌ها را بیدار کنید**

بی‌تردید علامه حکیمی، از معلمان بیدار و مؤثر معارف انقلاب اسلامی قلمداد می‌شود. او در دوران مبارزات، به مدد اندیشه بیدار و قلم توانمند خویش، توانست آثاری را سامان بخشد که نقشی مهم در آگاهسازی جامعه داشت. بخشی از این مهم می‌تواند معلول توصیه‌ای باشد که امام‌خمینی در نامه مورخه ۲۸آبان ۱۳۴۸ به وی ارائه کرده‌اند:

«اینجانب روزهای آخر عمر را می‌گذرانم، و مع الأسف نتوانستم خدمتی به اسلام عزیز و مسلمین بنمایم. ملت‌هایی که با جمعیت بسیار انبوه و اراضی بسیار وسیع و ذخایر بسیار گرانبها و سوابق بسیار درخشان و فرهنگ و قوانین آسمانی در تحت اسارت استعمار با گرسنگی و برهنگی و فقر و فلاکت و عقب ماندگی دست به گریبان و در انتظار مرگ نشسته‌اند، [و] دولت‌ها که به دست استعمار تشکیل می‌شوند، جز در خدمت آنها نمی‌توانند باشند. اختلافات موجوده در بین سران دوَل اسلامی - که میراث ملوک الطوایفی و عصر توحش است و با دست اجانب برای عقب نگاه داشتن ملت‌ها ایجاد شده است - مجال تفکر در مصالح را از آنها سلب کرده است. روح یأس و ناامیدی که به دست استعمار در ملت‌ها حتی در رهبران اسلامی دمیده شده، آنها را از فکر در چاره‌جویی بازداشته است. امید است طبقه جوان که به سردی‌ها و سستی‌های ایام پیری نرسیده‌اند با هر وسیله‌ای که بتوانند ملت‌ها را بیدار کنند. با شعر، نثر، خطابه، کتاب و آنچه موجب آگاهی جامعه است، حتی در اجتماعات خصوصی از این وظیفه غفلت نکنند، باشد که مردی یا مردانی بلند همت و غیرتمند پیدا شوند و به این اوضاع نکبت‌بار خاتمه دهند. باید جوان‌های تحصیلکرده از این هیاهوی اجانب خود را نبازند و سرگرم بساط عیش و نوشی که به دستور استعمار برای آنها و عقب نگهداشتن آنها فراهم شده است، نگردند. باید اشخاص بیدار، تولید مثل کنند و هر چه بیشتر همفکر و همقدم پیدا کنند و صفوف خود را فشرده کنند و در ناملایمات پایدار، جدی و قوی‌الاراده باشند و از تواصی به حق و تواصی به صبر که دستوری الهی است، غفلت نکنند...»

■ **منادی «ضرورت عدالت بی‌ریا»**

در نگاه کلی پروژه علامه حکیمی، همان نمایاندن کفایت معارف اهل بیت(ع) در تحقق عدالت اجتماعی، مرزبندی جدی با سکولاریسم و بی‌نیازی از تئوری‌های بشرساخته در این‌باره بود. او بخشی از این اندیشه را از مکتب معارفی خراسان یا مکتب تفکیک اخذ کرد. شاید آنچه حسن رحیم‌پور ازغدی در آغازین ساعات پس از رحلت استاد نگاشت را بتوان آیینه‌ای از این دغدغه ارجمند دانست:

«استاد علامه محمدرضا حکیمی، نظریه‌پرداز بزرگ شیعی معاصر که اصالت عقل محمدی (ص) را با شورعدالت علی (ع) درآمیخت و صلابت حسین (ع) را در عاشورای معرفتی صادق آل‌محمد(ص) بر سر دست گرفت و یک عمر با تک‌تک ضربان قلبش، فرج مهدی (عج) را انتظار کشید و در گوش یک نسل، میراث عقلانیت، عدالت و معنویت قرآنی را زمزمه کرد و تا آخرین نفس، از کفایت معارف اهل‌بیت (ع) و از ضرورت عدالت بی‌ریا گفت و به هر آنچه گفت، عمل کرد و عابد، زاهد و مجاهد ماند، امشب ساعتی پیش به محضر مولایش رفت. هنوز عطر خون عاشورا در مشام ماست، بدرقه‌اش می‌کنیم تا در کربلای ۱۴۰۰، به آخرین شهید کاروان توحید برسد. در پناه خداست، آنکه عمری بنام خدا به حقوق خلق اندیشید. کلماتش از جنس اشک، افکارش از عنصر حکمت و غم‌هایش همه شیرین و پشت به دنیا و تماماً رو به آخرت بود. واژه‌نامه عدالتخواهی را چنان هنرمندانه غنی‌سازی کرد که شرر به جان اساطیر اشرافی‌گری افکند. محمدرضا حکیمی مصداقی از موتوا قبل آن تموتوا بود، پیش از مرگ طبیعی، با مرگ حقیقی خو گرفت و این روزهای آخر در انتظار ولی عصر (عج) و فرشته مرگ، در بستر احتضار نیز دائم الطهاره بود. خدایش بپذیرد که عمری همخواب کتاب و قلم بود و در محراب تفکر، با عشق خدا و شفقت بر خلق زیست...»

■ **دلی پُر درد**
از شلتاق محرومیت و اشرافی‌گری

گفتیم که علامه حکیمی عمری را به دلدادگی عدالت اسلامی سپری ساخت، هم از این روی وجود پاره‌ای تبعیضات سیال در نظامی که در پی انقلاب تأسیس شده بود را برنمی‌تافت. به ویژه که او خود، در زمره رهبران تئوریک این حرکت بود و در ایجاد آن سهم داشت. هم از این روی سخنان و مواضع وی در دهه‌های اخیر، رنگی از گلایه و انتقاد داشت، اما این رویکرد مورد نقض و ابرام برخی صاحبنظران قرار گرفت. محمدرضا کائینی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، حالات او را در یکی از روزهای تیر ۱۳۸۸، اینگونه توصیف کرده است:

«در غروبی از تیرماه ۸۸، گوشی در جیبم لرزید! آن سوی خط، زنده‌یاد سیدهادی خسروشاهی بود که عادتاً با سرعت و کلماتی مقطع گفت: پس فردا عصر، برویم برای آخرین دیدار با آقای حکیمی!؟ این صدا تا هم اینک در گوش من هست و احتمالاً تا پایان حیات نیز چه اینکه: خسروشاهی از کجا دریافته بود که این واپسین دیدار او و من با شادروان حکیمی است؟... حالا ساعت مقرر است و من در کنار پیری نشسته‌ام که پیش‌تر بسا آثارش را در قاب ذهن و دل جای داده‌ام! کتاب‌هایی سپید روی که بر جلد علاوه بر نام خویش و مؤلف، کادری باریک و سیاه رنگ دارند و در بالا دایره‌ای سرخ که از قضا در همان جلسه از او شنیدم: نمادی است از خورشید روز عاشورا! دوست دارم همواره آن دانشی مرد را در حیطه مطالب طرح شده در آن دیدار به خاطر آورم. در تجرد عارفانه و پر رازش که سخن از شاخصان مکتب تفکیک و حالات شیخ مجتبی قزوینی و وصیت نافرجام دکتر شریعتی را در خود داشت، تا ماجرای تبادل پیام با کاسترو و هدیه‌ای که نماینده حزب الله، از سوی نصرالله برای وی آورده بود! بی‌تردید حکیمی، از آموزگاران پرآوازه و مانای اسلام عدالتخواه و سیاسی در دوران ماست. او هر چند از این دلمشغولی تا پایان حیات فراغت نیافت، اما از عدم تحقق آن و شلتاق محرومیت و اشرافی‌گری، دلی پُر درد داشت. وقتی علت رنجش در این فقره را پرسیدم، درآمد: راسته خیابان میرداماد را ببین، یکی در لوکس‌ترین رستوران‌ها، غذای ۲۰۰هزارتومانی می‌خورد (البته در آن سال) و فقیر نشسته در کنار، تکه نانی برای سد جوع نمی‌یابد! حکیمی با اندیشه روزآمد خویش، در جوانی دانست که باید زبان تبلیغ دین را بیابد و با همه خاصه جوانان، به مدد آن مفاهمه کند. هم از این روی حضور در محافل روشنفکری و ادبی مشهد را - که چندان با باورهای او نیز همخوان نبودند- برگزید و سرانجام به نثری پخته و مؤثر رسید! خوانش کتاب‌های او هم گنجی پُر قدر از معارف شیعی به شما می‌دهد و هم‌ناخودآگاه، نگارش‌تان را ارتقا می‌بخشد. از او فراوان می‌توان گفت و نوشت، کاری که بسا خواهند کرد. با این همه دریغم می‌آید از وانهادن این نکته که در پایان همان دیدار، کتابی از واپسین تألیفات خویش را به من هدیه فرمود، به نام عاشورا- غزه. او در فرازی از بخش مربوط به فلسطین، در کنار منتظر الزیدی که در عراق، بوش پسر را به پرتاب لنگه کفش خویش نواخت، به ناگاه تمام آزادگان دوران معاصر را دیده بود: از شیخ فضل‌الله، مدرس، کاشانی و نواب گرفته تا طالقانی، مطهری و آل‌احمد را...»

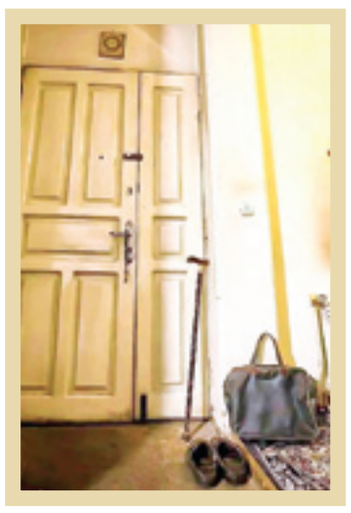

نمایی از منزل مسکونی علامه محمدرضا حکیمی پس از رحلت

> **انتقادات علامه حکیمی از عدم تحقق عدالت مورد انتظار در نظام اسلامی، هماره با گفتار و کردار ابواب جمعی سکولاریسم، مرزبندی‌های روشن داشت. او هرگز از ضرورت حکومت دینی و اجرای احکام اسلام نه تنها فاصله نگرفت، بلکه دردش این موازین حیات بخش و امیدافزا، چرا عملاً به اجرا در نمی‌آیند و قدرت دین در تحقق گمشده بشر را به جهانیان نمی‌نمایانند؟ او به واقع، مشفق‌ترین منتقد نظام اسلامی قلمداد می‌شد**

> **علامه حکیمی عمری را به دلدادگی عدالت اسلامی سپری ساخت، هم از این روی وجود برخی تبعیضات سیال در نظامی که در پی انقلاب تأسیس شده بود را برنمی‌تافت. به ویژه که او خود، در زمره رهبران تئوریک این حرکت بود و در ایجاد و توسعه آن سهم داشت. هم از این روی سخنان و مواضع وی در دهه‌های اخیر، رنگی از گلایه و انتقاد داشت. این رویکرد اما، مورد نقض و ابرام برخی صاحبنظران قرار گرفت**

■ **انتقاد، بدون نفی و انکار ارزش‌ها**

انتقادات علامه حکیمی از عدم تحقق عدالت مورد انتظار در نظام اسلامی، هماره با گفتار و کردار ابواب جمعی سکولاریسم، مرزبندی‌های روشن داشت. او هرگز از ضرورت حکومت دینی و اجرای احکام اسلام نه تنها فاصله نگرفت، بلکه دردش این بود که این موازین حیات‌بخش و امیدافزا، چرا عملاً به اجرا در نمی‌آیند و قدرت دین در تحقق گمشده بشر را به جهانیان نمی‌نمایانند؟ او به واقع، مشفق‌ترین منتقد نظام اسلامی قلمداد می‌شد. امری که در تحلیل امیرمهدی حکیمی برادرزاده آن فقید سعید، اینگونه بازتاب یافته است:

«مرحوم علامه از سابقون انقلاب به شمار می‌آید که در سال ۱۳۳۸، یعنی چهار سال پیش از آغاز نهضت امام در سال ۴۲، از سوی ساواک از سخنرانی ممنوع شده بود. ایشان تا پایان عمر، در مبانی انقلابی‌گری خودش ذره‌ای تردید نکرد و به همان مفاهیمی که از پیش از ۴۲ و پس از آن معتقد بود، وفادار ماند. البته ممکن است در مقاطعی نسبت به برخی اشخاص، روندها و رویه‌ها انتقاداتی داشته باشد که همه آنها را هم در کتاب‌ها و آثار قلمی خودش ثبت کرده است. به‌خصوص در همین بحث جنگ فقر، غنا، مستضعفین و سرمایه‌داری که خود حضرت آقا و بقیه دلسوزان هم مطرح کرده‌اند، ایشان حساسیت بالایی داشت و نارضایتی خودش را هم پنهان نمی‌کرد، اما موضع او همیشه موضع منتقدی مشفق و دلسوز بود و پایبندی ایشان نسبت به اصل انقلاب تا پایان عمر تغییری نکرد. آنچه من می‌دانم، این است که موضع انتقادی ایشان همیشه وجود داشت، اما انتقاد به معنای نفی و انکار ارزش‌ها نیست، بله ایشان منتقد بود، اما انتقادهایش از سر اصلاح بود نه تخریب! ایشان از اصل این انقلاب و اصل خون شهدا، هرگز کوتاه نیامد و هیچ وقت نسبت به اینها شک و تردید نکرد، حتی در این روزهای آخر که با ایشان گفت‌وگو می‌کردیم، می‌دیدم که همچنان سر اصول خودش استوار است، حتی بعضی وقت‌ها تصریح می‌کرد: بعضی‌ها نقد می‌کنند که این حکومت نباید باشد، اما من اصلاً چنین چیزی را قبول ندارم، حرف من این است چرا در جاهایی آن چیزی که باید اتفاق می‌افتاده، نیفتاده و آنطور که باید باشد، نیست... به‌جرئت می‌شود گفت که ایشان مصلح‌ترین و مشفق‌ترین منتقد در نظام اسلامی بود... رهبر انقلاب و استاد حکیمی، هر دو از فضلای بنام مشهد هستند و طبیعی است که به دلیل همین همشهری بودن و قرابت فکری و تعهد مشترک‌شان به مبانی فکری اسلام و حضور در انجمن‌های ادبی، رفاقت و دوستی دیرینه‌ای هم با یکدیگر داشته باشند که سابقه این آشنایی و رفاقت از روزگار طلبگی در مشهد شروع شده بود و تا پس از انقلاب ادامه پیدا کرد...»

■ **عدم ارائه الگویی راهبردی، در باب تحقق عدالت در جامعه**

گفتیم که شیوه انتقادی علامه حکیمی در باب عدم تحقق عدالت در نظام اسلامی، منتقدانی هم یافت. چه در دوره حیات وی و چه پس از آن، به بیان دیدگاه‌های خویش در این فقره پرداختند. حجت‌الاسلام رضا غلامی پژوهشگر فلسفه سیاسی و مطالعات فرهنگی، در این موضوع می‌نویسد: «با اینکه مرحوم حکیمی جزو عناصر فکری فعال در جریان شکل‌گیری و پیروزی انقلاب بودند و با تألیفات جذاب‌شان، موفق شدند به شماری از نیازهای فکری- دینی جوانان پرشور دهه ۶۰ پاسخ بدهند، اما ایشان تقریباً با شروع دهه ۷۰، عزلت‌گرایی و انزوا را انتخاب کرده و خود را خانه‌نشین کردند که این خانه‌نشینی تا آخر عمرشان ادامه داشت. از مرحوم آقای حکیمی که پیش از انقلاب اشتهار به عدالت‌گرایی داشت، انتظار می‌رفت به ویژه پس از پایان مجموعه الحیاه، عزم‌شان را جزم کنند و با تبدیل مباحث پراکنده و فاقد نظم علمی و حتی در مواردی داستان‌سرایی در حوزه عدالت، مبادرت به نظریه‌پردازی در زمینه عدالت کرده و جمهوری اسلامی را از یک تکیه‌گاه نظری قوی بهره‌مند کنند، اما ایشان یا در خود چنین توانی را نمی‌دیدند یا اساساً انگیزه‌ای برای انجام یک کار علمی روشمند نداشتند، لذا مباحث ایشان در باب عدالت در طول سال‌های متمادی، هیچ‌گاه نتوانسته حتی در حد یک تز دکترای درجه یک، مفید به حال سیستم فکری نظام جمهوری اسلامی باشد یا نظر نسل‌های جدید متفکران حوزه و دانشگاه را به خود جلب کند. مرحوم حکیمی مشهور به عدالت‌گرایی بودند، اما از دهه ۷۰ به بعد حاضر نشدند به جز حدیث خواندن در مجالس عمدتاً محدود و انطباق بعضاً درست و بعضاً نادرست این احادیث با وضع جامعه، کوچک‌ترین قدمی را برای شکل‌دهی به الگوی پیاده‌سازی عدالت در جمهوری اسلامی بردارند و هنر خود را صرف یأس پراکنی در میان کسانی کردند که به ایشان و امثال ایشان برای ایجاد سازو کارهای علمی برای تحقق عدالت امید زیادی بسته بودند. البته تصریح می‌کنم که حدیث نوشتن و حدیث خواندن کار ارزشمند و لازمی است و توفیق آن نصیب هر کسی نمی‌شود، اما کسی که مدعی عدالت‌گرایی است، آن را مقدمه راه پر فراز و نشیب خود در جهت تحقق تعالیم قدسی اسلام می‌داند و نه غایت راه خود. از سوی دیگر، بعضی تصور می‌کنند که تدوین الگوی پیاده‌سازی تعالیم اسلامی در باب عدالت، یک کار اجرایی است، این در حالی است هر کسی که با الفبای فعالیت‌های حوزوی و آکادمیک آشنایی داشته باشد، می‌داند که کشف و ترسیم الگوی پیاده‌سازی عدالت (مبتنی بر نظریه عدالت) یکی از خطیرترین کارهایی است که جز از عهده علمای عدالت‌پژوه برنمی‌آید. در واقع، مرحوم آقای حکیمی نه نظریه‌ای در باب عدالت داشتند و نه الگویی برای پیاده‌سازی نظریه خود ارائه دادند...»

■ **«الحیات»، بر سازنده اندیشه جهادی حزب‌الله لبنان**

اندیشه عدالتخواه علامه حکیمی، توجه او را به بسا جنبش‌های مبارزاتی جهان اسلام معطوف داشت. در این میان مبارزان فلسطینی و لبنانی، به طور ویژه مورد توجه وی بودند و شماری از ایشان نیز به تأثیرپذیری خود از آن حکیم نامور اذعان داشتند. محسن فایضی پژوهشگر معاصر، ماجرا را به ترتیب پی آمده تشریح کرده است:

«یکی از کارهای علامه برای فلسطین، نگارش کتابچه عاشورا - غزه است. موضوع این کتاب، مصادف‌شدن عاشورای سال ۸۷ شمسی با جنگ ۲۲ روزه علیه غزه است که در همان ایام علامه محمدرضا حکیمی دست به قلم شدند و این کتاب را تألیف کردند. کتاب عاشورا - غزه استاد حکیمی، به بازسازی شخصیت جوامع اسلامی با نگاهی به تمدن اسلامی پرداخته است. همچنین علامه محمدرضا حکیمی در وصیتنامه خود بخشی از حق‌التألیف الحیات (چاپ بیروت) را به استادان و جوانان مبارز فلسطینی هدیه کرده است. این خواسته استاد در وصیتنامه مکتوب‌شان هم مطرح شده است. مجموعه الحیات نوشته برادران حکیمی، مشتمل بر ۱۲جلد است. نویسندگان در توصیف این مجموعه آورده‌اند: الحیات دایره‌المعارفی است اسلامی، علمی، پژوهشی که روش زندگی فردی و اجتماعی آزاد و پیش رو را ترسیم می‌کند و انسان‌های سراسر جهان را به پی‌ریزی یک نظام مردمی شایسته فرا می‌خواند... ارتباط محمدرضا حکیمی با جریانات مبارز در لبنان و فلسطین، از سابقه طولانی برخوردار است. چندی پیش نیز سیدعبدالله صفی‌الدین نماینده و حامل پیام سید دبیرکل حزب‌الله لبنان در دیدار با استاد حکیمی در منزل ایشان، در سخنان خود به نقش الحیات در تربیت بدنه و کادر رهبری حزب‌الله گفته بود: به یاد دارم از سال‌هایی چند قبل از تشکیل حزب‌الله، در سن ۱۷ – ۱۸ سالگی در لبنان، اجتماعاتی با بچه‌های مذهبی داشتیم که در آن هیئت‌ها، در مسجدها یا حسینیه‌ها دور هم جمع می‌شدیم. در آن دوره کتاب‌های حضرتعالی و مهم‌تر الحیات الگوی ما بودند. همان مجموعه از برادران که با آن کتاب‌ها مأنوس بودند و با آنها خودسازی می‌کردند، الان در رأس مسئولیت‌های حزب‌الله هستند. وی در این باره تصریح کرد: بدین وسیله شما نیز در شکست تاریخی اسرائیل شریک هستید و نقش دارید...»